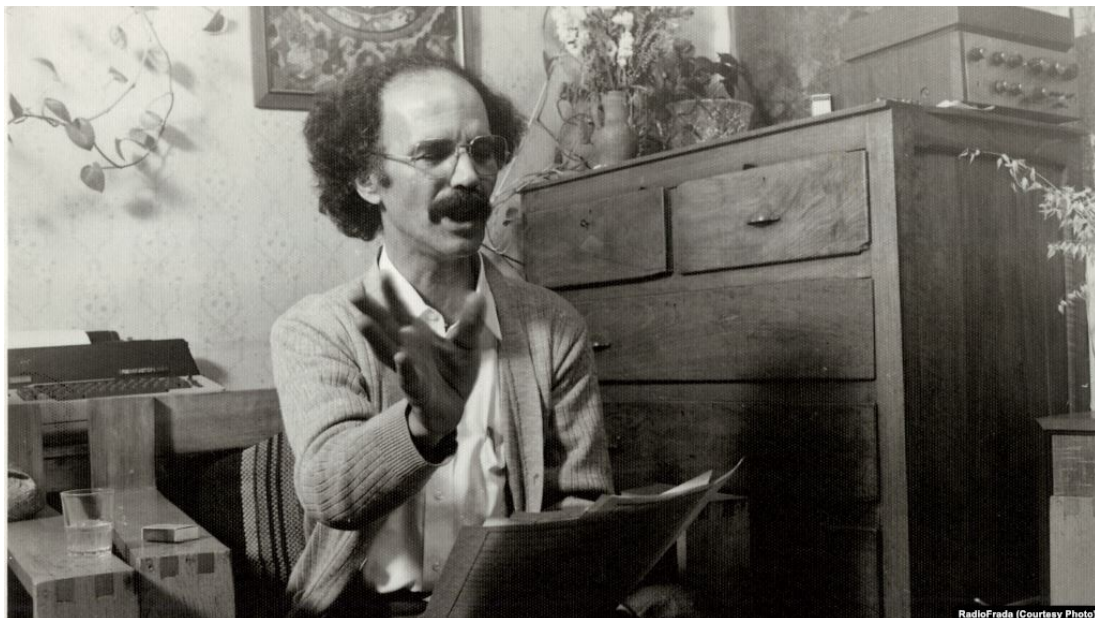


هوشنگ گلشيري؛ جاودانگي بدون فرصت براي زاري

۱۶/۱۶ خرداد/۱۳۹۹ سپيده گرگاني



هوشنگ گلشيري در حال خواندن يکي از داستان‌هايش، ۱۳۶۸

يادداشتي از سپيده گرگاني: بيست سال پيش در چنين روزي، ۱۶ خرداد ۱۳۷۹، هوشنگ گلشيري در بيمارستان «ايران مهر» تهران در ۶۳ سالگي درگذشت.

دو سال پيش از آن، در پاييز ۷۷ که ناچار شد پيکر دو تن از دوستانش را که به دست نيروهاي وزارت اطلاعات کشته شده بودند به دوش بکشد، گفته بود: «پيام دقيق به ما رسيده است؛ خفه مي‌کنيم. ما هم حاضريم.»

هوشنگ گلشيري که آن زمان از طرح و توطئه نيروهاي امنيتي جمهوري اسلامي جان به در برد، کمتر از دو سال بعد بر اثر بيماري مننژيت درگذشت اما، به تعبير نزديک‌ترين دوستانش، او را دق دادند، با آن‌همه «عزا که بر سرش ريختند و فرصت زاري پيدا نکرد.»



هوشنگ گلشیری بر سر مزار محمد مختاری

هوشنگ گلشیری از انگشت شمار اسامی پرآوازه ادبیات داستانی معاصر ایران است، اما نام او با جریان روشنفکری ایران نیز پیوندی ناگسستنی دارد.

این به معنای نادیده گرفتن تأثیر بزرگ او در بدنه داستان نویسی فارسی در دهه های پنجاه و شصت نیست که این دو وجه او، یعنی گلشیری داستان نویس و گلشیری روشنفکر، ارتباطی تنگاتنگ و درهم تنیده دارند و آراء و رفتار او به مثابه یک روشنفکر در برخوردش با امر داستان و ادبیات، آشکارا تجلی یافته است.

گلشیری معلم روشنفکر

هوشنگ گلشیری از شاخص ترین روشنفکران زمانه خود بود. خاستگاه او به فرهنگ و آموزش گره خورده بود و این، راه را بر او هموارتر می کرد. گلشیری اولین قدم هایش را، به عنوان معلمی که وظیفه آموزش شاگردانی را به عهده داشت، برداشت و این روند را تا روزهای آخر عمرش ادامه داد.

به جرئت می توان گفت که این منش و رفتار گلشیری در مقام روشنفکر و منتقد بود که میان شاگردانش ادامه داشت. توجه به متن و نه حاشیه، نگاه مرجع پذیر و ریشه دار در دانش نقد ادبی، صراحتی کم نظیر که از هیچ رابطه دور و نزدیکی تأثیر نمی گرفت، و تشویق به متوسط نماندن و پیشروی و، به قول خودش، «جوان مرگ» نشدن، از برجستگی های این وجه گلشیری بود که در نقدها و یادداشت هایش کاملاً مشهود است. میل به یادگیری او هم زمان با معلمی، خصلتی بود که از همان نحله روشنفکری و عقیده به متوسط نماندن برآمده بود.

از بارزترین و درخشان ترین رفتارهای گلشیری در مقام نویسنده و منتقد و متفکر، عدم انکار پیشینیان بود، آن گونه که میان شاگردان و حلقه اطرافش و در سخنرانی هایش از عبارتی استفاده می کرد و بر آن تأکید داشت که تا همین امروز هم همچنان استفاده می شود: «بر روی شانه گذشتگان ایستادن».

هوشنگ گلشیری با سری افراشته در محافل گوناگون و حتی در مراسم ختم بهرام صادقی اذعان می‌کرد که در ساخت شخصیت‌های کارمند خود بر شانه‌های داستان‌نویس پیش از خود، بهرام صادقی، ایستاده است. یا از تأثیر صادق هدایت بر کار خود می‌گفت و این که رمان «شازده احتجاب»، در عین هویت مستقلی که دارد، انگار که عناصر «بوف کور» را در تاریخی دیگر اعتلا می‌بخشد.

گلشیری این زنجیره ادبی را در پیوند با متون کهن تعریف می‌کرد. قطع نشدن ارتباط با پیش از خود در راستای نقد آن‌هاست و طبیعتاً در نقد این آثار، به تاریخ و دوره‌های ادبی هم نظر دارد. برای مثال، باز هم در آثار خود او می‌توان اقتباس از شیوه روایت در «فرج بعد از شدت» ابو علی محسن تنوخ را در «دست تاریک، دست روشن» گلشیری هم مشاهده کرد.



بیشتر در این باره:

گلشیری؛ پانزده سال بعد

در عصر گلشیری که دوران وفور نسبی مجلات ادبی بود و ادبیات معاصر ایران به‌ویژه در نتیجه فشارهای حکومتی به قحطی امروزش دچار نشده بود، بحث‌ها و جدل‌های بسیاری میان منتقدان و نویسندگان جریان داشت بود که شاید برای مخاطب نسل جوان قابل‌تصور نباشد؛ این که هر شماره از مجلاتی چون «آدینه» و «دنیای سخن» و «گردون» و حتی ستون‌های ادبی روزنامه‌ها محل جدال ادبی بود و در هر شماره یادداشت یا مقاله‌ای در پاسخ به فلان ادعای فلان منتقد یا نویسنده یا شاعر چاپ می‌شد و همین گفت‌وگوها باعث رشد و یادگیری بود.

به‌طور نمونه، درگیری و بحث پیوسته میان نحله هوشنگ گلشیری و حلقه رضا براهنی شاداب‌ترین و داغ‌ترین صفحه‌های ادبی مطبوعات آن دوره را می‌ساخت. در خلال این بحث‌های هم‌اوردطلبانه، چه مثنوی‌های هفتاد من کاغذی که می‌شد برای مباحث آکادمیک ادبیات معاصر فارسی تدوین کرد! چیزی که همچنان کمبود آن در دانشگاه‌ها و فضای دانشگاهی ایران به‌شدت حس می‌شود؛ مباحثی چون داستان‌نویسی فارسی، ادبیات داستانی فارسی، نقد ادبیات داستانی و نوشتن خلاقانه که هیچ‌گاه در آموزش عالی کشور جا نداشته‌اند و جدی گرفته نشده‌اند.

در توجه خاص گلشیری به اصل متن و منحرف نشدن از بحث فنی و علمی، و نیز جسارت و روحیه حقیقت‌جویی و اصرار او در یافتن پاسخ پرسش‌ها همین نمونه بس که در یادداشت‌های ستون ادبی روزنامه سلام بازتابیده شد (خرداد ۱۳۷۵) و آغازش مقاله‌ای بود با عنوان «در باب متن مرجع ترجمه قرآن مجید». صرف‌نظر از حوزه حساسی که گلشیری پا به آن گذاشته بود، آن هم به‌عنوان نویسنده «معلوم‌الحالی» که نامش بارها در سیاهه‌های ارتداد آمده بود و سایه تهدید را بر سرش انداخته بود، نشان‌دهنده اشراف او بر متن قرآن و مطالعات دینی او بود.

در این مقاله، او به ترجمه و محصول فارسی‌شده قرآن توجه کرد و با مقابله ترجمه‌ها، پیشنهادهایی داد. گلشیری توصیه کرد دیگران را به جذاب‌تر کردن و روان‌خوانی متن قرآن پس از ترجمه، و در این میان ترجمه بهاءالدین خرمشاهی هم از نوازش چوب نقد فنی او در امان نماند. اما این نقد بر خرمشاهی بسیار گران آمد و جوابیه سختی با لحنی تهدیدآمیز برایش نوشت و به‌جای این که پاسخ نکات گلشیری را بدهد، از شرق و غرب به هم دوخت تا بگوید گلشیری نویسنده فرم‌گرا و «غرب‌زده» است.

غرض از بازتعریف ماجرا دست گذاشتن روی این بخش معلمانه ماجراست که گلشیری در مقابل فقط چند خط توضیح درباره شکل و محتوا و تأثیر آن بر متن نوشت و همه‌چیز را در مسیر درست نقد که همان پرداختن به اصل متن پرهیز از حاشیه است هدایت کرد. این همان شیوه و سرمشق درستی بود برای نویسندگان ایرانی که معمولاً به دلیل کاهلی در پژوهش یا کم‌سوادی، حواشی را پررنگ‌تر از متن می‌بینند و به آن می‌پردازند.

گلشیری معروف بود به این که تمام آثار داستانی چاپ‌شده را می‌خواند و هیچ متنی از نگاه تیزبین او مخفی نمی‌ماند، هم‌چنان که در نقدی که درباره ادبیات عامه‌پسند نوشت، تسلط خود را به این گونه از ادبیات نیز نشان داد. همین وسواس او در بررسی آثار ادبی دیگران با چاشنی صراحت، فضای زنده‌ای برای جلسات او و محیطی که شاگردانش در آن پرورش می‌یافتند، می‌ساخت. تا جایی که پس از او دو اتفاق به‌روشنی جایگاه تنوع نگاه و سلیقه را در تربیت‌شده‌های جلسات او مشخص کرد.

ابتدا راهی که بیشتر شاگردان او در نقد معلم خودشان رفتند که حتی برخی آن را «پدرکشی» تعبیر کردند. آنان شاگردان معلمی بودند که آموزه‌ی او نقد صریح بود بدون در نظر گرفتن جایگاه مؤثر و مولف. پس خود هوشنگ گلشیری داستان‌نویس هم از این قاعده مستثنا نبود و مورد نقد برخی شاگردان خود قرار گرفت.

دیگری بروز تنوع سبک و شیوه نزد نویسندگانی بود که در محفل او داستان‌نویسی آموخته بودند و از جلسات او بهره می‌بردند. نیم‌نگاهی به نام چند نویسنده و آثاری که نوشته‌اند، به‌خوبی بیان‌گر این موضوع است که گلشیری با همه محفل‌گرایی‌ای که تا حدی به آن شهره بود، اصراری برای اعمال سلیقه و حتی طرز فکر خود بر هیچ‌کدام از شاگردانش نداشت.

نام‌هایی مانند رضا فرخفال، حسین مرتضاییان آبکنار، حسین سنایور، کورش اسدی، شهلا پروین‌روح و دیگرانی که همراه گلشیری مشق داستان می‌کردند، آن قدر دچار فراوانی سبک و شیوه‌اند که به‌راحتی می‌توان از آن به‌عنوان مظهر آزادمنشی او و پرهیزش از نوچه‌پروری در ساحت جلسات ادبی خود یاد کرد.

گلشیری داستان‌نویس

وسواس گلشیری در حوزه زبان داستان و انتخاب واژگان بر کسی پوشیده نیست. گلشیری گاه در پیچاپیچی زبان و فرم داستان به افراط می‌رسید که نمونه آن را می‌توان در داستان «دخمه‌ای برای سمور آبی» دید که ادای دینی بود به «سه‌قطره خون» صادق هدایت. یا به گفته خودش، در هم‌آوردی با تاریخ بیهقی داستان «معصوم پنجم» را می‌نویسد.

حتی معروف‌ترین داستان او «شازده احتجاب» که به قول خودش «خوش‌اقبال‌ترین اثرش» بود نیز به دلایل گوناگون، از جمله نثر خاص گلشیری، برای خوانندگان غیرنخبه اثری است سخت‌خوان و دور از دسترس.

شازده احتجاب

شازده احتجاب قحطی صمدی را چنان فرود نه بود و پیشانی و عینش را روی درستی و پیشانی که استیلا و سردی دارد و یک بار
 و یک بار زلفش آمده اند بالا. بخری در آینه باز کرد، اما تا خواست کلمه برقی باز زد صفا پاکویدن شازده را شنید و دید پایش
 با هم آمده و باز شازده پا بر زمین گذاید.

مرتب که شازده بچیده بود و قحطی که چه در سایه و روشنی زیر درختها، صمدی را دیده بود و مراد را که خطبه بر دیوارهای آن لم
 دو بعد از آن که خطیب چشمش را در آینه چادر باز پیدا بود.

- سلام -
 در آن هم گفت: سلام -
 - مراد، باز که پیداست شد، مگر صمدی گفت:
 - خوب شازده حق، امراتم اصلاح می شود، وقتی دیدم صمدی شام شب ولیم، گفتن: حق، صمدی چنگ را بیار، بعد
 شازده گانگای کند.

و شازده دست کرده بود قحطی پیش رو خود و گانگای است و گفت دست حق. مراد گفت: به
 - خدا بر عزت به، شازده
 و صمدی گفت: خدا بجز آن به.
 و صمدی چرخ اصل داده بود و شازده قحطی مراد را، انچه بود و ندانید که در آن صمدی را در آینه چادر دیده بود.
 با این شازده احتجاب هیچ باکش نبود. صمدی او را در دست مخفی، گونه ترک کرده مخالف و را بر سید و دست
 در رایت و هانجا، قحطی تلخی، روی صمدی را چنان نشست. بخری هم رت و گانگای آینه خانه، اما وقتی دید دلش
 با این گانگای، رت بالا. صمدی پاکویدن شازده که بلند شد فرار کرد و صمدی را طاق خدش نشست در آینه، گوش به زنگ گوی
 طاق بالای، تا شنید باز شازده قحطی شازده را با هم حاکم صمدی از پله ها باید پایش در صفا باز زد:

Official website

صفحه‌ای از داستان شازده احتجاب به خط هوشنگ گلشیری

نقد دیگری که برخی نویسندگان و منتقدان به هوشنگ گلشیری وارد می‌کنند، قهرمان‌های اغلب یک‌جور و نوعاً برگرفته از شخصیت خود اوست؛ مردانی معلم یا روشنفکر یا شاعر یا نقاش.

فقدان نسبی تنوع در قهرمانان داستان‌های گلشیری این تصور را قوی‌تر می‌کند که او در تمام آن‌ها بخشی از خود را کاشته و قصه‌های او عموماً حدیث نفسی است از گلشیری روشنفکر معاصر در جامعه ایران، با همه سردرگمی‌ها و شکایت‌ها و عاشق شدن‌ها و نگاه گاه تلخ او به دنیای پیرامون. در عرصه عمومی داستان، ناتوانی او وقتی برجسته می‌شود که مثلاً بخواهد یک مغازه‌دار با سواد متوسط در طبقه متوسط را با دغدغه‌های روزمره زندگی بسازد با زبان عامیانه و روزمرگی‌هایش.

از طرف دیگر، تسلط فرم بر داستان‌های او و دلدادگی‌اش به فرم گاهی قصه را کم‌رنگ و سیر آن را از سراسرستی درمی‌آورد. به طوری که شکست‌های زمانی و پرش‌های راوی در رمانی مثل «کریستین و کید» روند خوانش (به معنای فرآیند خواندن و درک و تفسیر و هم‌ذات‌پنداری) آن را برای مخاطب غیرحرفه‌ای ادبیات داستانی سخت می‌کند. هرچند، این نتیجه برداشت دانسته و خودخواسته خود گلشیری از داستان‌نویسی بود و چندان شکایتی هم از آن نداشت.

با تمام این احوال، شاید بتوان گفت که هوشنگ گلشیری در زمانه خود آکادمیک‌ترین (نزدیک‌ترین معادل برای تعبیر «دانشگاهی») در عین فقدان همیشگی رشته داستان‌نویسی در دانشگاه‌های ایران) داستان‌نویس و معلم داستان‌نویسی و نقد داستان فارسی بود و بهترین منبع ارتباط بین متون کهن ادبی با داستان‌نویسی معاصر و بهترین پژوهشگر در حوزه نقد داستان.

خوشبختانه دوران زیست هوشنگ گلشیری با فراگیری اینترنت در ایران همراه شد و آثار بسیاری از او یا مرتبط با آثار او ماندگار شد و اینک صفحات متعددی از پژوهش و نقد و پایان‌نامه‌های دانشجویی نیز با کمی جست‌وجو در دسترس همگان است. در کنار این آثار، جای خوش‌اقبال است که به همت اولیه همسرش فرزانه طاهری [وبسایت بنیاد گلشیری](#) نیز سرپا شد و با کوشش مدام پسرش باربد، این پایگاه از آثار مکتوب و صوتی به‌جامانده از هوشنگ گلشیری همچنان تازه و غنی‌تر می‌شود.

نمی‌شود همه این‌ها را با لحنی چنین بی‌تفاوت نوشت و باز به تلخی و سختی و وحشتی که در سال‌های آخر عمر او، به خصوص در زمان قتل‌های زنجیری نویسندگان با «آن‌همه عزایی که بر سرش ریخته بودند»، اشاره نکرد؛ کابوس قاتلانی در اتصال مستقیم با رأس حکومت که سایه به سایه تعقیبش می‌کردند، آن‌گونه که حتی برای خرید سیگار روزانه‌اش هم نمی‌توانست بی‌هراس از خانه بیرون برود.

این‌ها فقط پاره‌ای از دردهای نویسنده روشنفکری بود که همپای برخی یارانش در برابر سانسور و خفقان و استبداد قد راست کرده بود و خیال نشستن هم نداشت.

هوشنگ گلشیری هرچه بود و هرکه بود، حالا دیگر نامش در کنار نام درخشان‌ترین‌های ادبیات مدرن ایران همچون صادق هدایت و صادق چوبک نشسته است.

نظرات طرح‌شده در یادداشت‌های نویسندگان لزوماً بازتاب دیدگاه رادیو فردا نیست.